

هو

۱۲۱

رساله جام جهان نما

شمس مغربی

به کوشش: اکرم شفائی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ «الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».

حمد بی حد و شکر بی عد، سزای ذاتی که وحدتش منشأ احدیت و واحدیت شده، مراتب ازلیت و ابدیت گشت، و رابطه ظاهریت و باطنیت و واسطه اولیت و آخریت آمد، که حد فاصل اشارت بدوست، و برزخ جامع عبارت از اوست، و حقیقت محمدی خود اوست.

و ثنای بی نهایت قرین حضرتی که به تعین اول و تجلی او که متضمن شعور بود، به کمال «ذاتی» و اسمائی تفصیلاً و به تجلی دوم که از حیثیت واحدیت بود، تعیین مرتبه الوهیت کرد، که شامل ظاهر وجود است که وجوب و وصف خاص اوست، و شامل ظاهر علم است که امکان از لوازم اوست، و شامل حقیقت انسان است که برزخ است بین الوجوب و الامکان.

و صلوات نامیات بر مهتری که حقایق و ارواح و اجسام تفصیل حقیقت و روح و جسم اوست، و او به حقیقت روح و جسم همه اجمالاً ممتع، درود بر آل او و اولاد او باد که حاملان عرش شرع او بودند و ناقلان نقش اصل و فرع او، رضوان الله علیهم اجمعین.

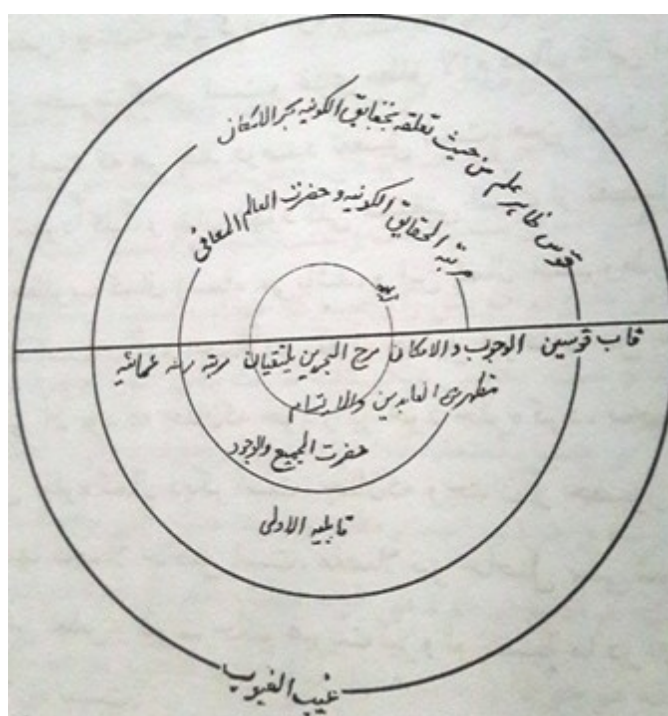
اما بعد، طایفه دوستان که طالب علم توحید بودند و محب قدم تحقیق و تجرید، و از الفاظ ائمه این طایفه ایشان را بردالیقین حاصل نمی شود، و از کتب ایشان و فهم عبارت آن قاصر بودند، از این فقیر التماس کردند که رساله ای که جامع کلیات علم توحید و مراتب وجودی باشد بساز، و از برای هر مرتبه دایره ای بنمای، و به مفاتیح صور محسوسات در معانی و معقولات بگشای. التماس ایشان را اجابت کردم و بعد از استخاره به انشای آن مشغول شدم و رساله را نام جام جهان نمای کردم. امید به حضرت بی چون چنان است که این مختصر را از خطا و زلل نگاه دارد؛ اِنَّهُ عَلِيٌّ مَا يَشَاءُ قَدِيرٌ وَ بِالْاِجَابَةِ جَدِيرٌ، و این رساله مشتمل است «بر دو دایره» و مشتمل بر دو قوس و خطی در وی که برزخ است بین القوسین و دایره اول در احدیت و واحدیت، و وحدت و اعتبار وجود علم و نور و شهود و تجلی و تعین اول «است».

دایره دوم در ظاهر وجود که وجوب و وصف خاص اوست، و ظاهر علم که امکان از لوازم اوست، و برزخیت ثانیه که حقیقت انسانی است، که آن برزخ است بین الوجوب و الامکان و تعین و تجلی ثانی «است».

دایره اول در احدیت و واحدیت و وحدت و اعتبار وجود و علم و نور و شهود و نفس و تجلی اول.

بدان آيِدَكَ اللهُ بِرُوحٍ مِّنْهُ، که هنوز حکم ظهور در بطون و واحدیت در احدیت مندرج بوده، هر دو در سطوت وحدت مندمج، و نام عینیت و غیریت و اسم و رسم و نعت و وصف و ظهور و بطون و کثرت و وحدت و وجوب و امکان منتفی، و نشان ظاهریت و باطنیت و اولیت و آخریت مختفی بود. شاهد خلوتخانه غیب هویت خواست که خود را بر خود جلوه دهد؛ اول جلوه که کرد به صفت وحدت بود، و پس اول تعینی که از غیب هویت ظاهرگشت، وحدتی بود که اصل جمیع قابلیتات است، و او را ظهور و بطون مساوی بود، و به اعتبار آن که قابل ظهور بطون نیز بود، احدیت و واحدیت را مظهر آمد؛ و چه احدیت منتسینند، ظاهر نمی شود إلا به نسبتی که رابطه باشد بینهما، و آن نسبت وحدت است. پس احدیت و واحدیت از وحدت منتشی شدند «چنان که»

محبت و محبوبیت از محبت، و عاشق و معشوق از عشق؛ و به اعتبار وسطیت او مرطرفین را اسم برزخیت بر وی اطلاق کرده شود، و این وحدت عین احدیت و واحدیت است؛ چنان که عالم و معلوم و علم در مرتبه ذات؛ زیرا که در آن مرتبه عالم خود است و معلوم خود است و علم هم خود است. اما چون نظر بر عالمیت و معلومیت و علم می‌کنیم و می‌گوییم که علم نسبت است بین العالم و المعلوم، پس احدیت و واحدیت و وحدت را نیز بدین قیاس می‌کن. زیرا که وحدت را «نیز» دو اعتبار ذاتی است: یکی من حیث انتفاء التعدد و النسب که ذات را به این اعتبار «**احد**» می‌گویند و یکی من حیث اثبات التعدد و النسب که ذات را به این اعتبار «**واحد**» می‌گویند. پس وحدت حکم وسطیت دارد بین الاعتبارین، با وجود آن که عین طرفین خود است؛ و از برای تفهیم این مرتبه و استقرار او در ذهن دایره انشا کرده می‌شود، چنان که می‌بینی.



صورت دایره اول، در احدیت و وحدت و واحدیت است و این دایره را به واسطه خطی که مار است بینهما در وسط او مقوس کرده می‌شود به دو قوس، و قوسی از آن مسماست به احدیت، و قوس دیگر به واحدیت، و آن خط وسطایی که برزخ است بین هما مسماست به قاب قوسین، و به اعتبار آن که حامل تجلی اول است مسماست به حقیقت محمدی ﷺ، و قوس واحدیت را منقسم کرده شد به چهار قسم و اعتبارات اربعه را که وجود و علم و نور و شهود است، و در اقسام اربعه در قوس واحدیت ثبت کرده شد؛ زیرا که حق تعالی به آن تعیین اول که وحدت است، بر خود تجلی کرد و خود را یافت، و با خودی خودش حضوری بود بی توهم تقدم و استتار و فقدان و غیبتی؛ و این یافت و پیدایی و پیداکنندگی و شهود، که کثرت اعتباری‌اند در قوس واحدیت ثبت کردن انطباق است از قوس احدیت، از بهر آنکه - اگر چه - این اعتبارات در آن حضرت از یکدیگر ممتاز نیستند، بل عین یکدیگرند.

و دیگر بدان که این تجلی اول متضمن کمال ذاتی و کمال اسمائی است بر طریق اجمال و کلی، چه بر طریق جزئی و تفصیل تماماً موقوف است بر تمیز حقایق «بعضها عن بعض» چنانکه بیان کرده شود بعد از این، و به حکم غلبه وحدت تمیز حقایق را در آن حضرت گنجی است و غنای مطلق لازم کمال ذاتی است، و معنای فنای مطلق آن است که هر چند در صدد تفصیل است، من الاول الی الابد او را مشاهد است شهوداً کلیاً، و بدان شهود کلی مستغنی است از تفصیل.

پس اینجا مطلوب کمال اسماء می باشد، و این کمال مشروط است بر عالم تفصیلاً، و منوط است بر آدم اجمالاً؛ و بعد از تفصیل هر ذات من حیث الاسماء، و الصفات مقتضی آن بود که چنان که خود را بر خود جلوه کرد، مجماً و مفصلاً نیز جلوه کند و این جلوه کمال دیگر است، چنان که وجدان و حضور و علم و نور که ذات را فی نفسها مجماً حاصل است، مفصلاً نیز حاصل نمی شود إلا به تمیز حقایق بعضها عن بعض و ثبوت حکم غیریت نیز ولو بنسبه ما در آن حضرت غیر و غیریت را اصلاً راه نیست.

پس کمال مذکور که مطلوب بود متوقف شد بر تعیین و تجلی دیگر، و پس به تعیین دیگر تجلی از متجلی بر طریق نفس از باطن متنفس ظاهرگشت که به آن انبعاث، جمیع حقایق الهی و کیانی و انسانی از یکدیگر متمیز شدند و جمیع آن چه در صدد تفصیل بودند در ثانی پدید آمدند بر ترتیب.

و این نفس بر طریق ابر رقیق چنان که در ظاهر این ابر اندکی قرص آفتاب را مخفی گرداند و قرص آفتاب را بیوشاند و آفتاب احدیت را به ظهور خویشتن اندکی بیوشاند و آفتاب احدیت را به طور خویشتن اندکی بیوشانید؛ و آن جا از نبی ﷺ سؤال کردند که: «أَيْنَ كَانِ رَبَّنَا قَبْلَ أَنْ خَلَقَ الْخَلْقَ قَالَ: فِي غَمَامٍ فَوْقَهُ هَوَا وَمَا تَحْتَهُ هَوَا»^۱

اشارت بدین مرتبه است، و قاعده چنان است که در ظاهر ابر را که بر فوق و تحت هوا می باشد هوا را نفی فرمود کردن فی قوله ﷺ مَا فَوْقَهُ هَوَا وَمَا تَحْتَهُ هَوَا، تا سائل از عما ابر ظاهر را فهم نکند، زیرا که آن مرتبه را «عما» از جهت آن خوانند که آفتاب وجود حقیقی را به ظهور خویشتن اندکی مخفی گرداند «این مرتبه را تعیین و تجلی ثانی و مرتبه الوهیت و اسم الله و فلک الحیوة و عما می گویند، و چون ثانی مرتبه وجودی است، حرف ب نیز می خوانند.»

در شبی که این مسطور صادر می شد، در واقعه دیده شده که شخصی از کاملی روایت می کرد که: اگر نه حرف «ب» بودی، خلق حق را عیان می دیدندی و معنای حرف «ب» پیش اهل اسرار سبب است و سبب حجاب مسبب است، چنان که دلیل که حجاب است بر مدلول خویش را و صنع که حجاب است مرصانع را و اگر چه از وجه دیگر معرف اوست. بعضی دیگر گفته اند که بِالْبَاءِ ظَهَرَ الْوُجُودِ وَ بِالنُّقْطَةِ تَمَيَّزُ الْعَابِدُ عَنِ الْمَعْبُودِ^۲ و چنین گفته اند که: مراد به این وجود، وجود حقیقی باشد و به این معنا که ثانی مرتبه وجودی است، مظهر وجود است، پس وجود بدو ظاهر شده باشد و می شاید که مراد به وجود فی قوله «بِالْبَاءِ ظَهَرَ الْوُجُودِ» وجود موجودات باشد، به این معنا که موجودات با سرها به به حرف «ب» ظاهر و موجود گشتند؛ و چون ظهور این تعیین و تجلی ثانی سببی از تعیین اول بود، لا جرم به صورت او ظاهر شد؛ چنان که مشتمل بود بر احدیت و واحدیت و برزخیت، و این مرتبه نیز مشتمل گشت بر وحدت و کثرت و برزخی فاصل و جامع بینهما که وحدتش را ظاهر وجود می گویند که وجوب و وصف خاص اوست و کثرتش را ظاهر علم می گویند که من حیث تعلق

^۱ - ر. ک: الصراط المستقیم، ج ۳ ص ۲۲۵ و عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۵۵-۵۴.

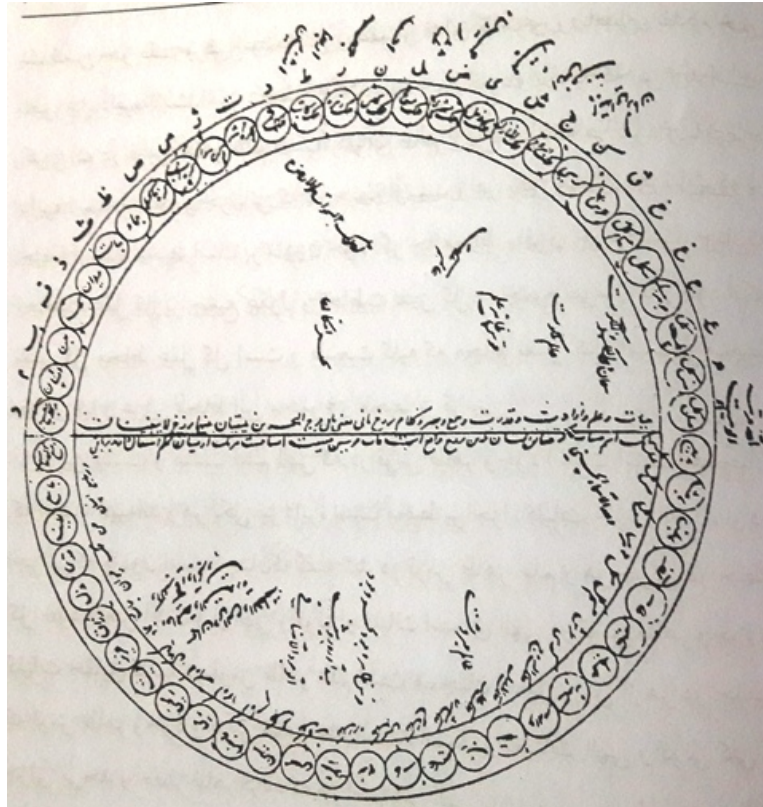
^۲ - بحرالمعارف، ج ۳، ص ۴۵.

که می‌گویی که زید را مثلاً سر است و پاست و دست است و چشم و گوش و بینی و روح است و قلب و نفس و عقل و حواس و اعضا و قوای ظاهری و باطنی که در حد و حصر نمی‌آیند، این مجموع زید است و کثرت این مجموع کثرت زید نمی‌شود. پس این کلی ثانی و حروف نفس رحمانی نیز که ظاهریت حق است موجب تکثر وحدت حق نمی‌گردد، و اگر چه ظاهراً کثرتی مشاهده است مثل عقل کل، نفس کل، طبیعت کل و جوهر هبا که هیولی است و عرش و کرسی و افلاک و املاک و ارکان و موالید ثلاثه و انواع هر جنسی و افراد هر نوعی که در حد و حصر نمی‌آیند، چنانچه در زید گفته شد که روح و قلب و نفس و حواس و قوای ظاهری و باطنی، بلکه حق مجموع این همه است. اگر شخصی مثلاً دست زید بگیرد و بگوید که این زید است و هر عضوی را از اعضا و هر قوتی را از قوای ظاهری و باطنی که می‌گیرد و یا فرض می‌کند، می‌گوید که این زید است، این معنا خطا باشد؛ چرا که زید این مجموع است، نه آن که هر یکی از این اجزاء و قوا زید است علی حده فایت ما فی‌الباب.

آن چه می‌گوید دیده است، عضوی از اعضا و جزئی از اجزاء و قوتی از قوای زید است. پس بر این تقریر و تقدیر، هر که عقل را بگوید که خداست، نفس را بگوید که خداست، و طبیعت را بگوید، و عرش را و کرسی را و فلک و نجوم و کواکب و شمس و قمر چنان چه در ابتدا ابراهیم گفت «**لَيْلِي**»^۱ قوله تعالی حکایة عنه «**فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْإِفْلِينَ**»^۲، همچنان جماد را، لا، بل هر چیزی را که بیند بگوید که خداست، به این معنا کفر و زندقه باشد؛ چون سخن در آن است که این مجموع آن مجموع است. لهذا می‌فرماید: «**هُوَ الْأَوَّلُ وَزِ الْأَخِرُ وَالظَّهْرُ وَالْبَاطِنُ**»^۳ و عالم حدثان که اسم سوایت و غیریت بر وی اطلاق می‌کنند بر دو قسم است: عالم لطیف و آن عالم ارواح است و عقول و نفوس، و عالم کثیب و آن عالم اجسام است که آن از محیط عرش است تا به مرکز خاک و این در عالم بتمامها در این دایره ظاهر می‌شود؛ چه، این دایره اشارت است به تجلی و تعین ثانی که آن نفس رحمانی است و تفصیل مفردات عالم ارواح و اجسام تا انسان که جامع کل است و برزخیت اوست؛ و این بیست و هشت حرف نفس رحمانی است که در این دایره دوم ثابت است.

^۱ - سورة انعام آیه ۷۶.

^۲ - سورة حدید آیه ۳.



پس این دایره محیط است بر جمیع عوالم، و جمیع عوالم در وی ثابتند و بر وی ظاهر، که «رَقِ مَشْهُورٍ»^۱ در قرآن کنایت از انبساط این تعیین است «وَكَيْتَبٍ مَّسْطُورٍ»^۲ اشاره به ثبوت عوالم است در وی و صراط و میزان و جنت و نیران همه در حیطه این دایره‌اند، چرا که در حدیث آمده است: «أَرْضُ الْجَنَّةِ الْكُرْسِيُّ وَسَقْفُهَا عَرْشُ الرَّحْمَانِ وَ مِنْهَا يَتَجَرَّى الْأَنْهَارُ»؛ و عرش و کرسی و سبع سموات که مراتب و درکات هفتگانه دوزخ خواهند بود که حد آن از مقعر فلک منازل است تا اسفل السافلین، هر یک حرفی است از این بیست و هشتگانه نفس رحمانی که در قوس ثانی این دایره ثابت است؛ چنان‌که گفته شد به کرات. و این بیست و هشت اسم کونی که در قوس ظاهر علم است، کلیات عالم ارواح و اجسامند، و هر یکی نیز دایره است محیط بر جزئیاتی که در حیطه اوست و هر یکی هزاران جزئیات که در حیطه اوست محیط است بر مادون خود اگر چه محاط مافوق خود است، چنان‌که احاطت عقل کل بر جمیع عقول و احاطت نفس کل به جمیع نفوس، با وجود آن که نفس کل محاط عقل کل است و طبیعت کلیه که محاط نفس کل است و محیط جوهرها و عرش محاط این مجموع و محیط بر کرسی.

و این بیست و هشت اسم الهی که در قوس ظاهر وجود «ثابت است» همچنان که اسماء الهیه‌اند و هر یکی نیز دایره است محیط بر اجزاء کلیات خود و اجزاء او در اجزایی که مادون است، چنان‌که گفته شد در قوس ظاهر علم و هر جزئی در حیطه کل خود متعین است و از الهی و کونی و کلیات اسمای الهی در قوس ظاهر وجود و کلیات حقایق کونیه در قوس ظاهر علم است همچنان متعین، پس از هر دو جانب که قوس ظاهر وجود و قوس ظاهر علم است، اسماء و تعینات الهی و کونی کلی و جزئی بی‌حد و حصر ظاهر گردد که هر اسم کلی الهی باشد و

^۱ - ر. ک: سورة طه آیه ۲.

^۲ - سورة طه آیه ۳.

مربوب او، و همچنان هر اسم جزئی الهی مظهر و رَبُّ اسم جزئی کونی باشد و آن اسم جزئی و کونی مظهر و مربوب او ظاهر وجود، مظهر ظاهر علم باشد و ظاهر علم مظهر ظاهر وجود، و حقایق الهی مربوط در ظهور به حقایق کونی، و حقایق کونی مشروط در وجود به حقایق الهی، و تمیز هر دو جانب منوط به حقیقت برزخی انسانی.

اما حقیقت انسانی که عبارت است از برزخی که منشأ قوسین است و فاصل و جامع، احاطت بر جمیع حقایق الهی و کونی دارد، بر خلاف جمیع حقایق^۱ که ایشان را آن احاطت که او راست نیست، بلکه به غیر آن اسم که رَبُّ ایشان است نمی‌دانند، و جزوی را تسبیح و عبادت نمی‌کنند، و ایشان به حسب حقیقت الهی و کونی جمیع اسماء را می‌دانند و تسبیح و عبادت می‌کنند؛ قوله تعالی: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»^۲ دلالت بر جمعیت مذکور می‌کند و چون نیک نظر کنی، قوس ظاهر وجود و ظاهر علم را باطن و ظاهر این حقیقت انسانی است «می‌بینی که جمیع حقایق الهی و کونی را محیط است» و جمیع اجزاء قوای روحانی اوست و او به حسب جمعیت کل مجموع است، پس سجود ملائک او را خضوع جزئی باشد مرکب خود را.

اما اجناس عالیه صفات حق مثل، حیات، علم، ارادت، قدرت، سمع، بصر و کلام که حقایق ایشان هم در این برزخ ثانی انسانی ثابت است، هر یک بر دیگری مشتمل به اندک تمیزی، اما این برزخ که بین الاحدث و الواحدیت است به اعتبار حاملیت او مرتجلی اول را که حقیقت محمدی ﷺ است و این برزخ ثانی است، چنان که گفته شد صورت اوست و حقایق دیگری کاملان از انبیا ﷺ هم در این برزخ ثانی ثابت است، بل عین اوست. چنان که حقیقت محمدی ﷺ عین برزخیت کبری است و آن برزخیت اکبر که اول «قَابِ قَوْسین» احدیت و واحدیت است، غایت معراج محمدی ﷺ است. «أَوْ أَدْنَى» اشارت است به اتحاد قوسین احدیت و واحدیت به واسطه اکتام برزخیتی که سبب انقسام دایره بود به قوسین و در سطوت نور تجلی ذات، و آن برزخیت ثانی صغری که قاب قوسین ظاهر وجود و ظاهر علم است غایت معراج انبیای دیگر است ﷺ. و نسبت با ایشان نیز قوسین ظاهر وجود و ظاهر علم متحد می‌گردند که تجلی ثانی که بر ایشان مخصوص است، عبارت از آن اتحاد است به واسطه اختفای برزخیت در شدت ظهور نور تجلی ذات، لیکن به حکم غلبه یکی از امهات صفات که حقایق ایشان در برزخ ثانی ثابت است، که اثر آن غلبه در کتب و احکام و اذواق و مشارب ایشان ظاهر است، و سخن در این باره و اسرار نهایت ندارند. بر همین اختصار کردیم که وقت عزیز است و کاری مهم‌تر از این در پیش دارم.

وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ. تَمَّ الْكِتَابُ بِعَوْنِ الْمَلِكِ الْوَهَّابِ فِي سَلْخِ الْمُحَرَّمِ الْحَرَامِ عَمَّتْ بَرَكَاتُهُ يَوْمَ الْخَمْسِينَ سَنَهُ سَبْعَ وَ عَشْرِينَ وَ ثَمَانِ مِائَةً، پنج‌شنبه ۸۲۷ هجری.

^۱ - سایر حقایق.

^۲ - سوره بقره آیه ۳۱.